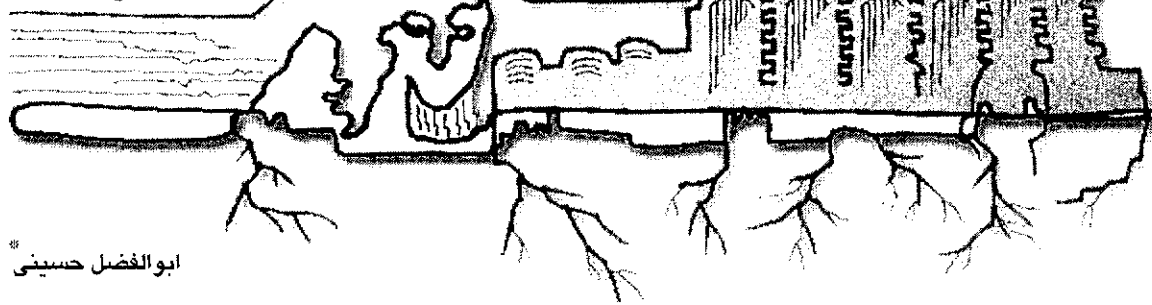


علل و عوامل سقوط صفویه



ابوالفضل حسینی*

از مظلوم و حق از باطل تمیز نیافت و همه به هوای نفس خود هر چه خواستند کردند و گرد از وجود ملک و ملت برآوردند»^۱ و بدین ترتیب رفته رفته سستی در ارکان دولت پدید گشت و گردنکشان و مهتران نافرمانی آغاز کردند و اشرار به فتنه‌انگیزی برخاستند.^۲

کروینسکی به نحوی جالب تأکید می‌کند که: «از برای پادشاه سیف و احسان (شدت و خشونت توأم با نرمی و ملایمت) هر دو ضروری است، چون شاه سلطان حسین از سیف و احسان غفلت کرد، انقلاب به دولتش رسید و کار به اینجا کشید.»^۳ و چون اطرافیان شاه سلطان حسین او را از شاهراه قانون و عقل و حکمت و مصلحت خارج کردند: وی در جاده گمراهی افتاد و در

هر چند در مورد سقوط صفویان تحقیقات زیادی انجام شده و کتابهای متعددی به رشته تحریر درآمده است، ولی باز هم نکات مبهم و نامعلومی از سقوط صفویه وجود دارد که شایسته تحقیق و بازنگری مجدد می‌باشد. چراکه این کتابها و تحقیقات تمام جوانب امر را روشن و بازگو نکرده‌اند و آنهایی هم که نوشته شده بعضاً جای بحث و تأمل دارد. در این مقاله قصد داریم با استفاده از منابع اصلی آن دوران و تحقیق در تاریخ صفویه، عوامل سقوط را از یکدیگر تفکیک کرده و هر عامل را به‌طور جداگانه توضیح دهیم.

باید دانست که عوامل سقوط دولت صفویه پیچیده و چندجانبه است و هرگز نمی‌توان یک یا چند عامل خاص را برای آن ذکر کرد. در این مقاله قصد داریم عوامل عمده سقوط را که به چهار بخش تقسیم کرده‌ایم، بررسی کنیم.

الف) عوامل سیاسی

یکی از عوامل سیاسی و اجتماعی سقوط صفویان شخصیت ضعیف، نالایق، بی‌کفایت، تنبل، ترسو، بی‌اراده، عیاش، ابله، ساده‌لوح و ناآگاه^۱ شخص شاه سلطان حسین پی بهره بردن او از امور مملکت‌داری و فن سیاست بود: «این آخرین شاه صفوی که تمام عمر خود را، تا زمان تاجگذاری در حرمسرا به سر برده بود.»^۲ وقتی به سلطنت رسید تحت تأثیر بعضی از ملایان متعصب و خواجه‌سرایان فاسد حکم و فرمان صادر می‌کرد و به قول کروینسکی: «خود را با خواننده‌ها و نوازنده‌ها و سازنده‌ها و مطرب‌ها و رقاص‌ها و... در مجالس همشین و امور حکومت خود را به رجال دولت سفارش نمود و زمام حکومت به دست رجال دولت افتاد و ظالم

* کارشناس ارشد تاریخ.

۱- اینها صفاتی است که بیشتر پژوهشگران و جهانگردان از جمله ویلم فلور، کروینسکی، جونس هنوی و همچنین مورخان ایرانی نظیر محمدکاظم مروی نویسنده عالم‌آرای نادری و مرعشی صفوی نویسنده مجمع‌التواریخ به شاه سلطان حسین داده‌اند.

۲- جملی کارری، سفرنامه، ترجمه عباسی نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، انتشارات بنیاد فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، چاپ اول، تبریز، ۱۳۲۸، ص ۱۱۶. و نیز ویلم فلور، برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۳-۱۴.

۳- تادبوزیودا کروینسکی، سفرنامه کروینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، انتشارات توس، ج اول، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۲.

۴- میرزا مهدی‌خان استرآبادی، ذره نادره، به‌اهتمام سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ج دوم، تهران، ۱۳۶۶، ص ۷۲۳.

۵- سفرنامه کروینسکی، ص ۲۴.



می پردازد، اطرافیان وی را خر صالح و ناپاک می داند که «عبارت لایتمّ الا به حسن السیاسة را فراموش کرده بودند و به هر طریقی که مقدورشان بود، فتنه و فساد و شور و شری برپا می کردند تا بالاخره صفحه دلکش سیاست را باد بی تمیزی از بساط ریاست برد و حظّ احتساب و رقم حساب را نشتر جور و ظلم از صفحه روزگار سترد.»^۴ و به دلیل نقیض گیری، حسادت، فقدان بند و بست (قانون) و وفور طمع و فساد که در عمق وجود اطرافیان شاه سلطان حسین وجود داشت: «مشاغل و مناصب با پول و رشوه خرید و فروش می شد و فساد و تباهی و رشوه خواری و... در عمق وجودشان رشد کرده بود.»^۵ و شاه سلطان حسین هم از امور دولتی چیزی نمی دانست که بدان پردازد و همان طور که گفته شد تمام کارهای

اندک زمانی سر رشته نظم و نسق و ترتیب امور را از دست داده و در کارها افراط و تفریط و اهمال و تغافل پدید آمد و درباریان و اطرافیان شاه سلطان حسین هم اشخاص فاسد، رشوه خوار، طماع و... بودند که: «چون شاه خود در عیش و نوش حرمسرا غوطه ور بود، تمام کارها را به دست آنها سپرده بود و آنها هم هر کاری که می خواستند می کردند و در کار همدیگر نیز توطئه و کارشکنی می کردند.»^۱ ناظم مکافات نامه به نحوی جالب این فساد، انحراف، زنجاری و تباهی درباریان و خواجه سرایان را توصیف می کند در این مورد چنین می سراید:

همه احمق و نادرست و شریر

همه لوطی و طامع و رشوه گیر

به ایشان خوش افتاده ز نشیوگی

نکردند کاری بجز لیوگی

خوش آمد چون زن بود اندیشه شان

نبودی بجز فکر پس، پیشه شان

همه کرده از دین احمد هبوط

همه پیرو مذهب قوم لوط

چنان دامن از فسق تر کرده اند

که خون حیا را هدر کرده اند^۲

در دولت و دربار شاه سلطان حسین مرد کافی و کامل و صاحب رأی و با تدبیر وجود نداشت: «چون او را به این روز مبتلا کردند غروب دولت صفوی نزدیک شد.»^۳ حتی مؤلف رستم التواریخ هم که همه جا در کتاب خود به تعریف و تمجید بیجا و ناحق از شاه سلطان حسین

۱- جونس هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، انتشارات یزدان، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۷.

۲- مکافات نامه (علل بر افتادن صفویان)، مؤلف مجهول، به اهتمام رسول جعفریان، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۱.

۳- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، به اهتمام محمداسماعیل رضوانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶۱.

۴- محمدهاشم آصف، رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، انتشارات طهوری، چ دوم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۰۳.

۵- محمداکرم مروی، عالم آرای نادری، به اهتمام محمداسمین ریاحی، ج ۱، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۸.

دولتی در دست امرای بی‌درایت و خواجه‌سرایان بی‌کفایت بود و در نتیجه: «رعیت و لشکر همه در اضطراب افتاده و به نهایت اضطراب رسیدند و مردمان بیرونی همه از این حالات واقف و باخیر گشته سر به شورش و فساد برآوردند.»^۱ شاه و درباریان آنچنان فاسد و بی‌مروت بودند که چون رتق و فتق مهمات دیوان به آن جماعت قرار گرفت بنا را به عشو و رشوه گرفتن گذاشتند: «و رفته‌رفته در کل ممالک اختلال راه یافته و در هر سری سودایی و در هر گوشه‌ای ندایی برخاسته و در هر قلعه‌خرابه‌ای هزاران دزد و اوباش به هم رسیدند.»^۲ در واقع ضعف و بی‌کفایتی و آن صفات ناپسند شاهان آخر صفوی باعث شده بود که مردم دیگر به شاهان صفوی علاقه‌ای نداشته باشند. چنان که روز درگذشت شاه سلیمان جمع کثیری از مردم به جای عزاداری مجلس بزم و شادی برپا کرده بودند و یا اینکه روز جلوس شاه سلطان حسین از جشن و چراغانی چندان خیری نبود و همانها هم به زور و تهدید و اجبار صورت گرفته بود و خلاصه کلام آنکه: «مردم شاه صفوی را دوست نداشتند، فقط از آن می‌ترسیدند.»^۳ و این نبود مگر به دلیل عملکرد بد و منفی شاهان آخر صفوی که به هیچ نحو شایستگی و لیاقت حکمرانی بر مملکت به آن بزرگی را نداشته و مهار اوضاع چنان از دست آنان خارج شده بود که: «صاحب‌منصبان اداری که در نتیجه خرید مناصب خود بی‌پول شده بودند، به مردم ظلم و ستم می‌کردند و با گستاخی به تاراج اموال آنها می‌پرداختند.»^۴ بلی، چنین است که گفته‌اند حکومت و سلطنت با کفر پیاید و با ظلم نپاید، سعدی شیرازی در این باره گوید:^۵

حذر کن ز دود درونهای ریش

که ریش درون عاقبت سر کند

به هم بر مکن تا توانی دلی

که آهی جهانی به هم بر کند

یکی دیگر از عوامل سیاسی سقوط صفویه، بدعتی

بود که شاه عباس اول بنا نهاد. بدین ترتیب که: «شاهزادگان و ولیعهد را در حرمسرا محصور کرد و ولیعهد باید آنقدر در آنجا بماند تا زمان تاجگذاری و جلوس بر تخت سلطنت با دستهای کاملاً ناآزموده و بی‌تجربه زمام امور را در دست گیرد.»^۶

اسکندریک ترکمان علت این کار شاه عباس اول (محدود کردن شاهزاده‌ها و ولیعهد در حرمسرا) را کارهای امامقلی میرزا ذکر می‌کند که: شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی اموری را مرتکب می‌شد

که پسندیده طبع بزرگوار پدرش (شاه عباس) نبود و از اطوارش بی‌اعتدالی، از جوهر ذاتش بی‌دانشی و کم‌مهری صادر می‌شد و صلاح آن شاهزاده را در آن دیدند که:

دیده بینایش را بی‌نور بگردانند

کو مصلحت تو از تو بهتر می‌داند^۷

احتمالاً شاه عباس از طغیان و سرکشی شاهزادگان برای رسیدن به سلطنت وحشت داشت و برای اینکه از جانب شاهزادگان آسوده‌خاطر باشد، آنها را در حرم محصور کرد که این سیاست در نهایت به زیان صفویه تمام شد، چرا که «این کار علاوه بر تمام پیامدهای منفی آن فساد اخلاقی و انحطاط روحی و معنوی اعضای خاندان سلطنتی را نیز در پی داشت.»^۸

خلاصه کلام آنکه فساد، تباهی، بی‌کفایتی و رشوه‌خواری شاه و اطرافیانش را می‌توان یکی از دلایل مهم سقوط صفویه دانست. ناظم مکافات‌نامه در این مورد چنین می‌سراید:

چو میران ناموس گشتند مست

قرقهای امر الهی شکست

به لهو و لمب جمله مفتون شده

همه لیلی خویش و مجنون شده

چو در دولتی رشوه گردید باب

اساسش شود بی‌تأمل خراب^۹

تشریفات و ترتیبات بسیار سنگین و غیرضروری دربار و اینکه شاه فقط به فکر خود و حرم خود و

۱- محمد مهدی بن محمدرضا اصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، به اهتمام منوچهر ستوده، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۸۲.

۲- عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۱۸.

۳- سفرنامه کاری، ص ۱۰۹.

۴- هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۷.

۵- شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، گلستان، به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات علمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۴۶.

۶- لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلاي افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، انتشارات مروارید، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۰. و نیز کنت دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ولی‌الله شادمان، انتشارات کتابسرا، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۲-۴۵.

۷- اسکندریک منشی ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، انتشارات گنشن، ۱۳۵۰، ص ۱۰۶۵.

۸- لارنس لاکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۷.

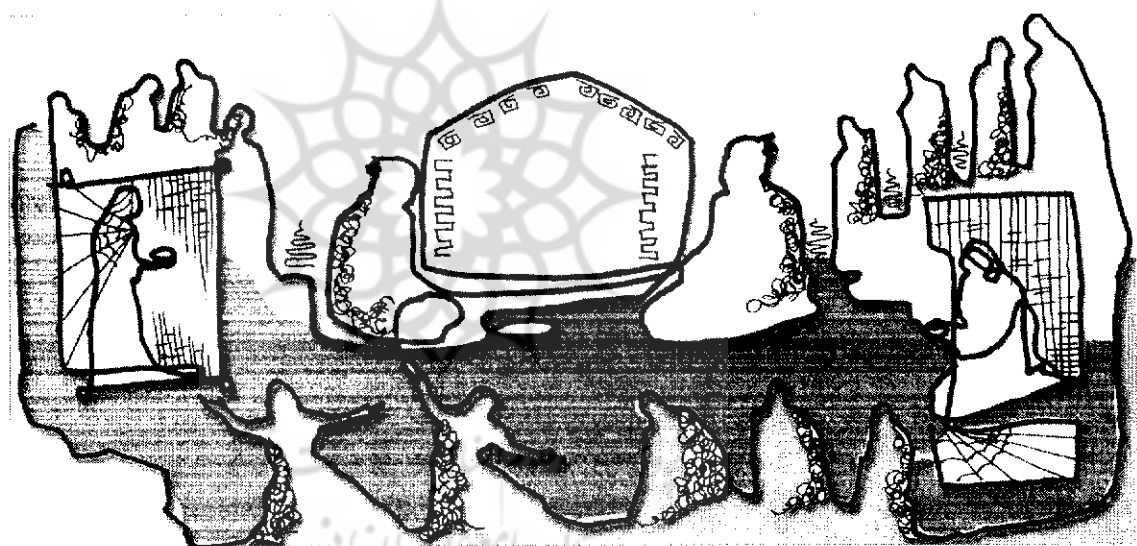
۹- مکافات‌نامه، ص ۵۲.

اطراقیانش بود،^۱ در فاصله انداختن بین دربار صفویه و توده مردم بسیار مؤثر بود. پرواضح است وقتی یک نظام پشستوانه مردمی خود را از دست بدهد سقوط آن قطعی خواهد شد. از تمام این نامردمی‌ها و بی‌مروتی‌ها و تباهی‌ها و فسادها که بگذریم به لحاظ سیاسی: «وجود اختلاف و نفاق و توطئه‌چینی‌ها و خیانت سردارانی که در گوشه و کنار مملکت به حکمرانی و فرمانروایی مشغول بودند.»^۲ در ضعف و اضمحلال حکومت صفوی مؤثر بود. حتی خان‌ها و حکام در مناطق دور و نزدیک با کمال بی‌شرمی مردم تحت سیطره خود را مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دادند و «با ایجاد موانع مختلف اجازه نمی‌دادند شکایات و عرایض مردم به دست پادشاه برسد.»^۳ سعدی در این مورد به‌طور خلاصه چنین می‌فرماید:

پادشاهی که طرح ظلم افکند
پای دیوار ملک خویش بکند^۴

عواید حوزه آنها به خزانه پادشاه واریز گردد (که قطعاً رقم بسیار بالایی می‌شده است) و شاه صفوی هم خواسته یا ناخواسته اغفال شد و «بدین ترتیب ایالات مستقیماً تحت نظارت ناظر یا مباشری خاص از سوی شاه درآمد و عواید این ایالات مستقیماً به خزانه پادشاه می‌رسید.»^۵ تبدیل ولایات ممالک به خاصه در قسمت اعظم مملکت موجب نارضایی شدید عمومی شد و نه فقط حکومت صفوی را منفور عامه ساخت، بلکه موجب ضعف قدرت مالی و نظامی مملکت نیز گردید و بدین ترتیب: «عوائد و حقوق پادشاه بالا رفت و این کار برای شاه مهم بود نه چیز دیگر.»^۶ و مخارج دربار (درباری که در این اواخر آن همه توسعه و ترقی یافته بود) نیز از عواید این املاک خاصه پرداخت می‌شد.

در مورد تبدیل ولایات ممالک به خاصه ذکر این نکته جالب است که این از دو جهت ضرر داشت یکی از جهت



ب) عوامل اقتصادی

یکی از عوامل اقتصادی سقوط، همان تبدیل ممالک به خاصه بود که شاه عباس اول این بدعت را بنا نهاد. ولی در دوران شاه صفی به‌طور رسمی و عملی به مرحله اجرا درآمد. بدین ترتیب که ساروتقی وزیر اعظم شاه صفی به شاه پیشنهاد کرد که برای افزایش عواید دستگاه سلطنت و به دلیل اینکه مملکت در صلح و آرامش به‌سر می‌برد و نیازی به وجود حکام ایالات نمی‌باشد بهتر است شاه ایالات مرزی را که عواید آن صرف نگاهداری نیروی نظامی در آن مناطق می‌شود، تحت نظارت مستقیم خود درآورد تا هم این حکام ایالات را که هر کدام درباری به عظمت دربار پادشاه برای خود ترتیب داده‌اند از کار برکنار کرده باشد و هم

- ۱- محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری، دستور شهریاران، به اهتمام محمدنادر نصیری، انتشارات ادبی و تاریخی محمود افشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۰. و نیز سانسون: سفرنامه، ترجمه محمد مهریار، انتشارات گنجا، چاپ اول، اصفهان، ۱۳۷۷.
- ۲- پطرس دی سرکیس گیلانتز، سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، انتشارات گنجا، چاپ دوم، اصفهان، ۱۳۷۱، ص ۵۲. و نیز احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، انتشارات خواجه، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲، ص ۹۵.
- ۳- سفرنامه سانسون، ص ۱۱۵.
- ۴- گلستان سعدی، ص ۲۵.
- ۵- انقراض سلسله صفویه...، ص ۲۷.
- ۶- همان، ص ۲۹.

افزایش فشار مالیاتی و دیگر از جهت کاهش کیفیت اداره این ولایات: «این تبدیل ممالک به خاصه به طور ناگهانی درآمد شاه و دربار را بسیار بالا برد، ولی همین درآمدها هم صرف توسعه اقتصادی و نظامی و رفاه عمومی مملکت نمی شد، بلکه صرف توسعه حرمسرای شاه، مراکز تفریحی و خوشگذرانی برای شاه و درباریان و... می شد.»^۱ ناظم مکافات نامه هم در این مورد چنین می سراید:

گرم سرورند همه همچو نی

مست غرورند همه همچو می

جمله چو تصویر پی رنگ محض

گاه چو بلبل همه آهنگ محض

این تک و دوا همه بی فایده است

شورش افغان هم از این ماده است^۲

آخرین شاهان سلسله صفوی به خصوص شاه سلیمان و شاه سلطان حسین علاوه بر اینکه در زمینه سیاسی و اداره مملکت هیچ شایستگی و لیاقتی نداشتند، در زمینه اقتصادی هم بر اثر بی توجهی آنها به امور اقتصادی و مالی و بروز عادات زشت و ناپسند اقتصادی همچون رشوه، رباخواری و... مردم در فقر و بیچارگی فرو رفته بودند.^۳ یکی دیگر از عوامل اقتصادی سقوط صفویه افزایش بار مالیات‌ها بر دوش مردم فقیر و بی چیز بود. در زمان شاه سلطان حسین خلعت‌بری به جای سالی یک‌بار بیش از ماهی یک بار انجام می شد. استناداران و سایر حکام از این کار بسیار خشنود بودند، چون برای تأمین هزینه‌ها، مالیات ده برابر بر مردم می بستند. خواجهگان نیز راه آسانی برای خشنودی شاه و درباریان یافته و افزون بر آن سهم خود را از آن می ستاندند، «البته همه این هزینه‌های سنگین بر دوش مردم بوده و آنها را بیشتر نادر و فقیر می کرد. عزل و نصب استناداران سال به سال بیشتر می شد و مردم زیر بار مالیات شدیدتری شانه خرد می کردند.»^۴ و چون تناسبی بین درآمد زمین‌ها و بار مالیات‌ها وجود نداشت بر میزان نارضایتی‌ها افزود.^۵ و این افزایش بار مالیات‌ها موجب پدید آمدن یک رشته واکنشهای نامطلوب شد که در اواخر دوران صفوی به اوج خود رسید و: «حتی صاحب‌منصبان دولت مستقر در جنوب مالیات‌ها و سالانه‌هایی که در جنوب از پرتغالی‌ها گرفته می شد و نیز مالیات‌هایی که از کشتی‌های دول مختلف می گرفتند برای خود برمی داشتند.»^۶ سرانجام آشفته‌گی اوضاع اقتصادی و کاهش درآمدهای دولت (در حالی که شاه سلطان حسین به ساختن بهترین اماکن و عمارتها در پایتخت مشغول بود) بنا به تعبیر مورخان روسی: «شاه را مجبور کرد که فشار اقتصادی را

نه تنها بر انبوه زحمتکشان، بلکه بر برخی از اقدار طبقه حاکمه به خصوص بر روحانیت مسیحی نیز تشدید کند.»^۷ بر اثر این سیاست‌های نادرست و غیرمنطقی امنیت نیز از بین رفت و «جاده‌هایی که روزگاری آن طور از امنیت کامل برخوردار بود اکنون مملو از راهزن‌ها و دزدها شده بود»^۸ و اگر در زمان شاه عباس آن طور با سرعت‌ها، راهزنی‌ها، گرانفروشی‌ها، احتکارها، و سایر مفاسد اقتصادی، با آن شدت و قاطعیت برخورد می شد^۹ در این زمان کار به جایی رسید که: «همان راهدارها و مأموران که وظیفه حفظ جان و مال مردم و تجار را برعهده داشتند به غارت اموال مردم و تجار و لخت کردن آنها، گرفتن مالیاتهای سنگین از آنها، گرفتن رشوه و باج و... می پرداختند.»^{۱۰}

بروز و رواج فراوان رشوه‌خواری و فساد مالی و وفور طمع که در بین درباریان و حکام ولایات به صورت یک عادت معمولی درآمده بود مانع از اداره خوب ولایات شده بود (به خصوص ولایاتی که جنبه اقتصادی داشتند) و «چون فساد مالی و رشوه‌خواری از حد گذشت حتی حکامی که برای شهر و یا ولایات خاصی تعیین شده بودند از بین راه برگردانده می شدند.» در مورد^{۱۱} مالیات‌ها این نکته را باید اضافه کنیم که هر قدر نیازمندیهای خزانه شاه بیشتر می شد، می کوشیدند از روستاییان و شهرنشینان ایرانی بیشتر پول دریاورند و آن را صرف حرمسرا و خوشگذرانیهای خود بکنند.

۱- انقراض سلسله صفوی، ص ۲۹ و ۲۸.

۲- مکافات نامه، ص ۸۸۴.

۳- سیسیلا شوستر والس، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان، ترجمه غلامرضا ورهرا، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۲.

۴- کنت دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ولی‌الله شادان، انتشارات کتابسرا، ج اول، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۱.

۵- اشرفیان و آرونوا، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید امین، انتشارات شبگیر، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۵۲.

۶- ژان اوین، گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه پروین حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۵.

۷- دولت نادرشاه افشار، ص ۵۴.

۸- انقراض سلسله صفویه، ص ۵۵.

۹- آدام الناریوس، سفرنامه، ترجمه احمد بهپور، انتشارات ابتکار، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۹۷.

۱۰- برافندان صفویان، برآمدن محمود افغان، ص ۱۸.

۱۱- میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، به اهتمام عباس اقبال، انتشارات سنایی و طهوری، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۵.

ج) عوامل مذهبی

یکی از علل دینی و مذهبی سقوط صفویه را کروسینسکی: «اهمال و سستی حکومت صفویه در اجرای قانون شرع در بلاد ایران می‌داند»^۱ چرا که ایرانی‌ها در انجام شعایر و فرائض و احکام دین اسلام بسیار پایبند و معتقد بودند، ولی در این اواخر به دلیل سستی و اهمال‌کاری‌های حکومت صفوی نمی‌توانستند فرائض دینی (حج) را به راحتی انجام دهند چرا که این کار مستلزم تحمل مشکلات عدیده (از جمله آزار و اذیت مأموران عثمانی و باج‌خواهی آنها) بود و معلوم نبود زنده از این سفر بازگردند به همین دلیل: «مستطیعان و ضعفا و عجزه بلاد اسلام روز و شب دعای بد و نفرین به جان پادشاه عصر و حکام زمان خود می‌کردند»^۲

ذکر این نکته در اینجا لازم است که شاه عباس اول برای جلوگیری از خروج پول نقد (در اصطلاح امروز برای جلوگیری از خروج ارز) امر کرد که مردم به جای زیارت مکه به زیارت قبور ائمه در ایران به خصوص به زیارت حضرت امام رضا(ع) در مشهد بروند و برای تشویق مردم به این کار، هم خود به زیارت امام رضا(ع) می‌رفت (آن هم با پای پیاده) و هم موقوفات بسیار زیادی را برای تعمیر و تزیین مرقد و پذیرایی زوار و... اختصاص داد و به قول اسکندریک منشی: «در کتابخانه خود هر آنچه مصاحف و کتابهای عربی و علمی بود اعم از فقه، تفسیر، حدیث و امثال آن وقف آستان مبارک امام رضا کرد و از کتابهای فارسی اعم از تاریخ، دیوانهای شعر و مصنفات فارسی و نیز چینی آلات مختلف و جواهرات نفیسه و ظروف طلا و نقره و گله‌های شتر و گوسفند و... که از حد شمارش بیرون است وقف آن آستان کرده و به آنجا فرستادند»^۳ لذا کروسینسکی سیاست شاه عباس اول را در جایگزین کردن زیارت امام رضا(ع) به جای مکه یکی از عوامل سقوط صفوی می‌داند که شاید در بی‌بند و باری اعتقادات مذهبی مردم بعد از شاه عباس اول تأثیر پذیر بوده و موجب رنجش مردم از حکومت صفوی شده باشد.

یکی دیگر از عوامل مذهبی سقوط این بود که شاهان صفوی دین و مذهب را در خدمت اهداف سیاسی خود گرفتند. در واقع دین برای آنها وسیله‌ای بود برای رسیدن به اهداف سیاسی خود. یکی از محققان در این مورد چنین می‌نویسد: «در طول دوران صفوی از دین و مذهب سوء استفاده شد و شاهان صفوی از اهداف و آمال اولیه به تدریج فاصله گرفتند. روی آوردن شاهان صفوی به عیاشی، شرابخواری، هوس‌بازی و کارهای خلاف شرع و

سکوت بعضی از علمای درباری در مقابل خلافت‌های آنها مردم و علما را در اعتقاد به این امر که شاه صفوی نایب امام زمان و شخصی منزّه و پاک و مجری احکام دین است به شک و تردید انداخت به همین دلیل است که در اواخر دوران صفوی که شاهان بیشتر به عیاشی و خوشگذرانی و فساد و تباهی روی می‌آوردند علما و مجتهدان بیشتر از زیر سلطه حکومت خارج شده و سعی می‌کنند این حق نمایندگی و نیابت امام زمان (عج) را خود بر عهده گیرند»^۴ و خود را از زیر سلطه شاه خارج کنند.

یکی دیگر از عوامل مذهبی سقوط را می‌توان رفتارهای بسیار تند و خشن و غیر ضروری با اقلیت‌های دینی و آزار و اذیت آنها دانست که در اواخر دوران صفوی این تندروی‌ها و زیاده‌روی‌ها با ظهور مجلسی به اوج خود رسید: «زیاده‌روی‌ها و سختگیری‌های مذهبی مجلسی در این اواخر باعث رنجش و رویگردانی اقلیت‌ها از حکومت صفوی و حتی همکاری زرتشتیان با افغانه شد که این سیاست مجلسی در نهایت به زیان صفویه تمام شد»^۵ تاریخ نشان داده است که برخورد متعادل و متناسب توأم با سعه صدر همیشه بهترین نتایج را داشته است. برخوردهای تند و خشن معمولاً نتیجه خوبی در بر ندارد.

زیرین کوب اقدامات مجلسی را در این زمان همانند اقدامات کربیر در دوران ساسانی می‌داند و می‌نویسد: «علامه مجلسی که در این دوره نفوذ فوق‌العاده‌ای در زمینه امور شرعی حاصل کرده بود با مخالفت شدیدی که با صفویه و اهل سنت و حتی پیروان ادیان و مذاهب

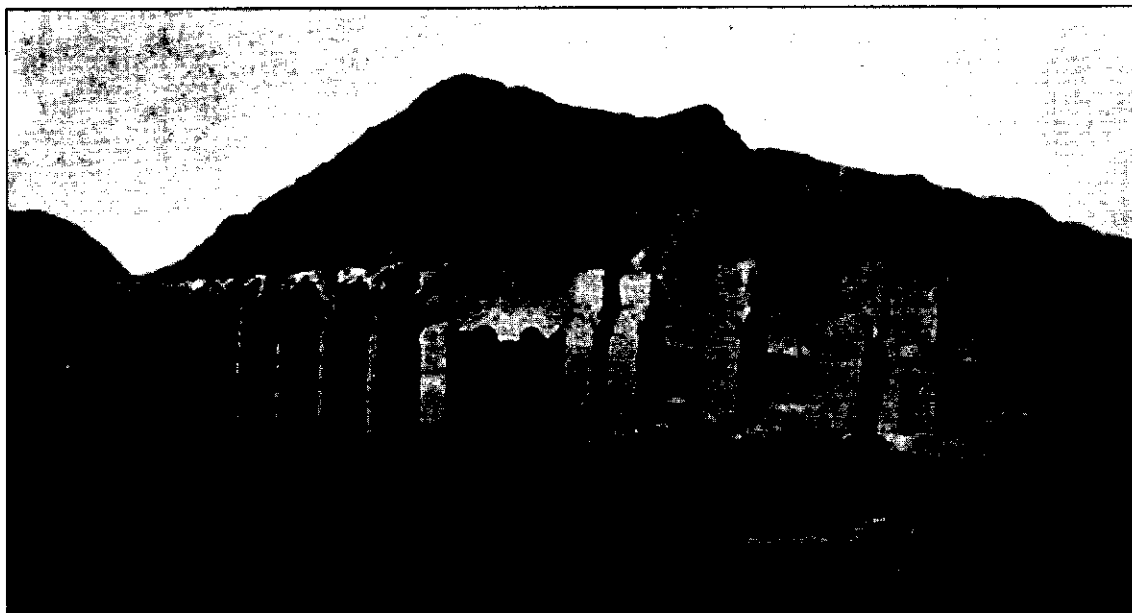
۱- سفرنامه کروسینسکی، ص ۲۵.

۲- همان، ص ۲۵ و ۲۶.

۳- عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۶۱.

۴- جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، انتشارات مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۷ و همچنین رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، انتشارات انصاریان، چاپ اول، قم، ۱۳۷۰، ص ۵۳.

۵- جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: ابوالحسن قزوینی، فوائد الصفویه، به اهتمام مریم میراحمدی، انتشارات مؤسسه مطابعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷، ص ۷۹ و نیز سقوط اصفهان، ص ۶۵ و ۵۳ و همچنین سید عبدالحسین الحسینی خاتون‌آبادی، وقایع السنین والاعوام، انتشارات اسلامیة، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۴۱ و میرزا محمدباقر موسوی خوانساری، روضة الجنات، ج ۲، انتشارات اسماعیلیان، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۶، ص ۷۸ و ۷۹: و ریحانة‌الادب، ج ۵، ص ۱۹۴.



ویرانه‌های کلاخ فرح‌آباد پس از حمله افغان (عکس از مجله Urbanisme شماره ۱۰، ۱۹۳۲)

بود. آنان درست زمانی که ضعف بر دولت صفوی مستولی شده بود، با استفاده از همین انگیزه‌های مذهبی به قلمرو صفوی یورش بردند. زیرکی سران افغان بهره‌گیری از این امور تا آن حد بود که بعدها اشرف افغان با استفاده از همین ترفند سپاه عثمانی را دچار تشتت و تزلزل کرده و آنها را درهم شکست.^۱

(د) عوامل نظامی

وجود نیروهای نظامی در هر کشور آنقدر مهم است که ابن‌خلدون معتقد است که: «بنیان و اساس کشورها بر دو پایه استوار است که ناچار باید آن دو پایه در هر کشور وجود داشته باشد. نخست شوکت و عصیت که از آنها به سپاه تعبیر می‌کنند و دوم مال که نگهدارنده سپاهیان است و پادشاه همه کیفیات و نیازمندی‌ها و وسایل کشورداری را بدان فراهم می‌کند و هرگاه خللی به دولت راه یابد از این دو اساس است.»^۲ حال که اهمیت و ضرورت وجود نیروی نظامی در هر کشور مشخص شد به عوامل نظامی سقوط صفویه می‌پردازیم.

یکی از عوامل نظامی سقوط صفویه، نداشتن یک ارتش منظم و مجهز و نیز نبود یک فرماندهی واحد برای ارتش

دیگر نشان می‌داد خود را به صورت یک کرتیر دیگر جلوه داد و ناخرسندی‌های شدیدی را به‌خصوص در میان اهل سنت به وجود آورد.^۱

یکی دیگر از عوامل مذهبی سقوط را می‌توان ایجاد عناد و نفرتی دانست که بعد از تشکیل دولت صفوی میان شیعه و سنی پدید آمد. توضیح آنکه با اینکه تشیع در بخشهای مرکزی ایران و نیز خراسان و حتی برخی از مناطق جنوبی در خوزستان و کرمان سابقه داشت، اما در دوره صفوی تشیع به‌عنوان مذهب رسمی ایران اعلام شد و صفویه علی‌رغم تمام مشکلاتی که در این راه متحمل شدند بر رسمیت یافتن آن فایق آمدند و بالاخره پس از چندی این مسأله در بخشهای عمده ایران به‌صورت امری طبیعی درآمد، اما در نواحی مرزی و نیز خارج مرزهای صفوی، مشکل همچنان باقی ماند. این مسأله در غرب، شمال، شرق و حتی جنوب برای صفویه مطرح بوده و بیشتر جنگها تحت تأثیر همین اختلافات مذهبی با همسایگان بوده است، از یک‌ها در شمال شرق و عثمانی‌ها در غرب بر اساس همین اختلافات مذهبی و بعضاً ارضی به محدوده و مملکت صفویه هجوم می‌آوردند بنابراین جنگهای این دوره را باید بیشتر جنگهای مذهبی قلمداد کرد و صفویان همچنان در این مشکل محصور بودند و در واقع مقاومت دو‌یست‌ساله آنها نشان انسجام و ابتکار آنها در این دوره بوده است. در هر حال افغانها در شرق ایران نیز سنی مذهبی بودند و همان‌طور که می‌دانیم: «آغاز مخالفت و شورش افغانه در زمان میر ویس، ناشی از فتاوی علمای اهل سنت بر ضد شیعه در حریم شریفین

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، روزگاران (تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی)، انتشارات سخن، ج دوم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۷۰۹.

۲- مجمع‌التواریخ، ص ۴-۶؛ مکافات‌نامه، ص ۲۴ و ۲۳؛ ایران عصر صفوی، ص ۱۲۵.

۳- عبدالرحمن ابن‌خلدون، مقدمه، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۶۸.

و عدم کارایی نیروهای نظامی بود. چرا که «یک قرن امنیت و پیش نیامدن حادثه مهمی پس از شاه عباس اول، اهالی بلاد و لشکریان را تن پرور و خوشگذران نموده بود.» و هیچ انگیزه‌ای برای جنگ و نبرد نداشتند و در واقع می‌توان گفت: «جانشینان شاه عباس بر اثر بی‌کفایتی و سست‌حالی و به‌واسطه غفلت از کار سپاهیان سخت موجبات ضعف و ناتوانی مملکت را فراهم آوردند.»^۲ اصولاً شاهان آخر صفوی بیشتر ترجیح می‌دادند با همسایگان سنی مذهب خود در صلح و آرامش به سر برند تا در جنگ و نبرد.

همچنین در زمان شاهان آخر صفوی مشاغل و مناصب دولتی و سپاهی، دیگر به لیاقت و شایستگی اشخاص بستگی نداشت، بلکه شاه سلطان حسین آنها را به هر کسی که دلش می‌خواست می‌داد و تغییر و جابه‌جایی مکرر حاکمان و مقامات مهم ایالات که بر اثر توطئه و دسیسه درباریان و خواجه‌سرایان و اطرافیان شاه سلطان حسین ایجاد شده بود، در کاهش توان نظامی ایالات مؤثر بود.^۳ از درباری که احراز مقامها و مناصب دولتی به ارزش و لیاقت افراد بستگی نداشت و هر که بیشتر پول و هدیه می‌داد مقام به او سپرده می‌شد،^۴ نباید انتظار داشت که فرماندهان ایالات نظامی بر اساس توان نظامی و مدیریت و لیاقت خود منصوب شوند. چنانکه برای فرماندهی ارتش و نیروهای نظامی مملکت: «جمعی از تنگ‌حوصلگان و عیش‌طلبان عراقی را در عوض سرداران متوفی (که لایق و شایسته بودند) صاحب اختیار و فرمانروا نمودند»^۵ و امرای ارتش نیز همگی بسیار ابله و سفیه و مغرور و دچار کبر و نخوت و بی‌خبر از معادلات جنگ و جدال و سهل‌انگار بودند^۶ و در مقابل پول، خود را می‌فروختند تا جایی که حتی این کار آنها مورد انتقاد پرتغالی‌ها نیز قرار گرفت.^۷ در این اواخر سپاهیان به شدت به گرسنگی و تنگدستی افتاده بودند: «چرا که بر اثر بی‌توجهی دست‌اندرکاران امور، جیره و مواجب سپاهیان مرتب و منظم پرداخت نمی‌شد»^۸ و از ارتشی که نیروهای نظامی آن بر اثر بی‌توجهی و بی‌نظمی و کمی مواجب دل‌سرد شده بودند و با اکراه خدمت می‌کردند نباید انتظار کار فوق‌العاده‌ای داشت و اگر وضع ظاهری و آرایش نظامی همین به اصطلاح ارتشی که به جنگ افاغنه می‌رفت را به دقت بررسی و مطالعه کنیم درمی‌یابیم که: «با این آرایش و تجهیزات گویبی به مجلس عروسی می‌رفتند نه به جنگ افغانی‌های پابره‌نه»^۹ یکی از محققان در مورد علت شکست سپاه صفوی چنین می‌نویسد: «عدم وجود تجانس و نیز عدم وجود انگیزه و نظم در بین سپاهیان نیز

از عواملی بود که خود باعث ضعف و زوال سپاهیان و نهایتاً شکست از افاغنه گردید.»^{۱۰}

همین ضعف ارتش و آشفتگی اوضاع باعث شد که همسایگان نیز به طمع افتاده و به فکر افتادند که از این نمد کلاهی برای خود بر گیرند، از جمله عثمانی‌ها سفیری را برای بررسی اوضاع به ایران فرستادند هر چند به ظاهر مسائل تجاری را بهانه قرار داده بودند^{۱۱} و «حتی ارکان دولت در جمع‌آوری قشون از اطراف و اکناف مملکت مرتب ملاحظه و کارشکنی می‌کردند و به این ابله (شاه سلطان حسین) این‌طور وانمود کرده بودند که کار، با دعا، نذر و نیاز، عریضه‌نویسی، چله‌نشینی و... حل خواهد شد.»^{۱۲} و حتی نیروهای نظامی که برای جنگ احضار شده بودند سربازان آموزش‌دیده و زبده و خیره نبودند بلکه: «در همان روز جنگ مأمورین و محصلین به ده‌ها و روستاها فرستادند و ۱۲۰۰۰ (دوازده هزار) نفر تفنگچی جمع‌آوری کردند و آنها را به اصفهان آوردند.»^{۱۳} و یا در منبعی دیگر آمده است: «درباریان و صاحب‌منصبان و فرماندهان نظامی در جنگ تعلق و سستی می‌کردند و مرتب وعده امروز و فردا می‌دادند که قشون از فلان جا و بهمان جا خواهد آمد و ما دمار از روزگار دشمنان تو بر خواهیم آورد و به جای تکیه بر نیروی مردمی چند نماینده به روم و هندوستان و ترکستان فرستادند و استمداد نمودند و مدت‌ها شاه را منتظر کمک و امداد ملوک روم و هندوستان و ترکستان و فرنگ نمودند ولی از هیچ‌جا کمکی نرسید.»^{۱۴} بزرگان

۱- هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۰۷.

۲- انقراض صفویه، ص ۲۶.

۳- برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ص ۲۳.

۴- ژان اوتر، سفرنامه، ترجمه علی اقبالی، انتشارات جای‌یدان، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳، ص ۹۶.

۵- عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۱۸.

۶- مجمع‌التواریخ، ص ۵۰.

۷- گزارش سفیر پرتغال در دربار شاه سلطان حسین، ص ۳۵.

۸- بر افتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ص ۴۰.

۹- همان، ص ۳۵-۳۱.

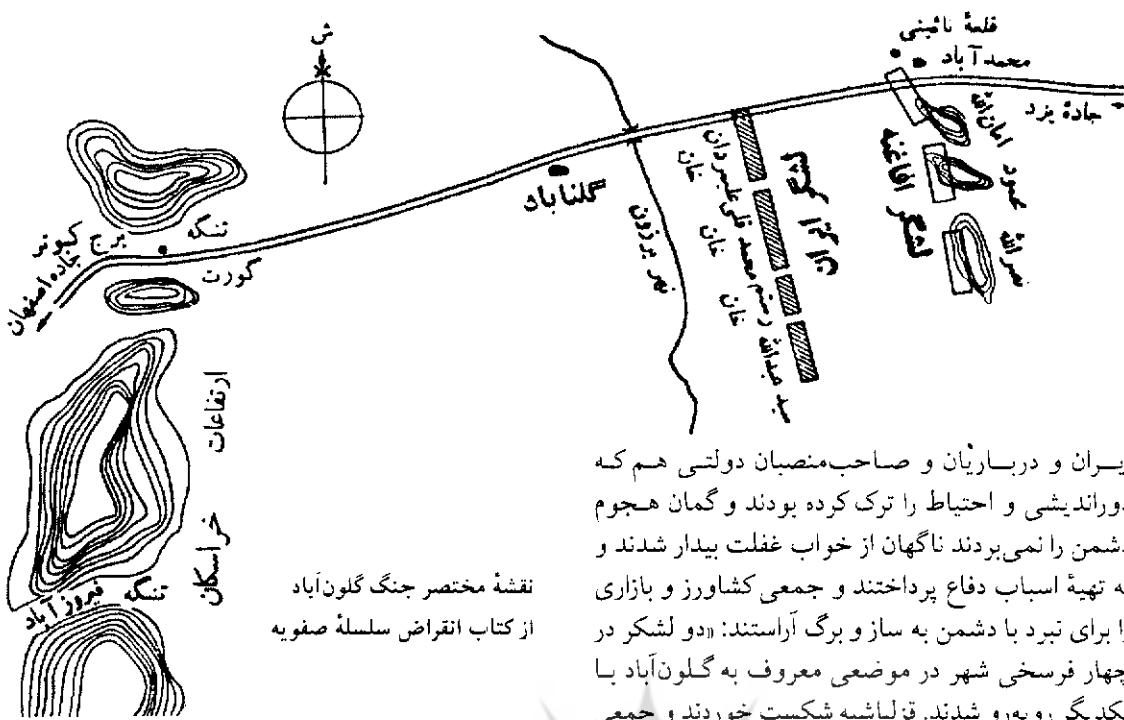
۱۰- محمدحسن کاظمی شیرازی، تاریخ جهان اسلام و روابط خارجی آن، انتشارات نوید، ج اول، شیراز، ۱۳۷۱، ص ۳۲۷.

۱۱- مؤلف مجهول، سفارتنامه‌های ایران (گزارش مأموریت سفیران عثمانی در ایران)، به اهتمام ریاحی، انتشارات توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۹.

۱۲- رستم‌التواریخ، ص ۱۴۳ و ۱۴۲.

۱۳- سقوط اصفهان، ص ۵۲.

۱۴- رستم‌التواریخ، ص ۱۴۲.



نقشه مختصر جنگ گلون آباد
از کتاب انقراض سلسله صفویه

ایران و درباریان و صاحب‌منصبان دولتی هم که دوراندیشی و احتیاط را ترک کرده بودند و گمان هجوم دشمن را نمی‌بردند ناگهان از خواب غفلت بیدار شدند و به تهیهٔ اسباب دفاع پرداختند و جمعی کشاورز و بازاری را برای نبرد با دشمن به ساز و برگ آراستند: «دو لشکر در چهار فرسخی شهر در موضعی معروف به گلون‌آباد با یکدیگر روبه‌رو شدند. قزلباشیه شکست خوردند و جمعی از سران دولت به دست افغان‌ها از پای درآمدند و بقیه گریختند.»^۱ و گویا صاحب‌منصبان، درباریان و... این توصیهٔ ناصرخسرو را فراموش کرده بودند که می‌سراید:

پیشه کن امروز احسان با فرودستان خویش

تا زبیردستانت فردا با تو نیز احسان کنند^۲
یکی دیگر از عوامل ضعف قدرت نظامی ایران ایجاد ارتشی دایمی از عناصر گرجی و ارمنی توسط شاه عباس بود که این ارتش هر چند به‌ظاهر دایمی، مرتب و منظم بود ولی همانند ارتش اصیل صفوی (قزلباش‌ها) با فنون جنگی و مهارت در نبرد آشنایی نداشتند و «چون ایرانی نبودند بیشتر برای شخص شاه می‌جنگیدند تا کل مملکت ایران»^۳ بنا به نوشتهٔ رستم‌التواریخ در این اواخر سربازان و نیروهای نظامی صفوی سر و وضع مناسبی نداشتند و اسباب و آلات حربشان نیز اغلب به رهن و گرو و یا شکسته و از کار افتاده بود^۴ و معلوم است سرباز و نیرویی که از لحاظ اقتصادی و معیشت تأمین نباشد انگیزه‌ای برای نبرد ندارد، سعدی در این مورد چنین می‌گوید:

سلطان که به زر با سپاهی بخیلی کند با او به جان جوانمردی نتوان کرد.

زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد

و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم

چو دارند گنج از سپاهی دریغ

دریغ آیدش دست بردن به تیغ

چه مردی کند در صف کارزار

که دستش تهی باشد و کار، زار^۵

در واقع از شاهی که خودش جرأت سر بردن مرغی را نداشت و در دوران عمرش حتی به قتل یک نفر فرمان نداده بود^۶ و از خونریزی و جنگ به شدت اجتناب می‌کرد، نباید انتظار داشت که به اهمیت ارتش و نیروهای نظامی برای محافظت مملکت و سرحدات آگاه و واقف بوده باشد.

به هر حال «اختلافات؛ کینه‌توزی‌ها؛ حسادت‌ها؛ نامردی‌ها؛ کارشکنی‌ها و سستی‌هایی که بین درباریان و نظامیان، که بر اثر بی‌کفایتی صاحب‌منصبان حکومت وجود داشت باعث گستاخی و تشویق افغان‌ها برای حمله به ایران شد و شجاعت و دلیری آنها تحت فرماندهی واحد به نام محمود باعث شد که ابتدا به استانهای مرزی ایران دست‌اندازی کنند و پس از پیروزیهای اولیه، دلگرم و مصمم و متحد تا قلب ایران پیش آمدند و امپراتوری بزرگ صفوی به دست چند هزار افغانی پابرنه سقوط کرد.»^۷

۱- دره نادره، ص ۷۲۳.

۲- ناصرخسرو قبادیانی، دیوان به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۵۰.

۳- انقراض سلسله صفویه، ص ۲۶ و ۲۷.

۴- رستم‌التواریخ، ص ۹۹. ۵- گلستان سعدی، ص ۳۱.

۶- سفرنامه کروینسکی، ص ۲۴.

۷- جهت اطلاع بیشتر ر.ک. به: سفرنامه اوتر، ص ۱۰۵-۱۰۰؛ سفرنامه کروینسکی، ص ۵۰؛ برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ص ۴۰-۱۹.